

زندگی پر رنج من

نویسنده :

عاطفه عزیزی آسیاب بر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱۳۹۴

سرشناسه	: عزیزی آسیاب‌بر، عاطفه، ۱۳۷۲
عنوان و نام پدیدآور	: زندگی پر رنج من/نویسنده فاطمه عزیزی
مشخصات نشر	: آسیاب بر.
مشخصات ظاهری	: تهران: گهر منظوم، ۱۳۹۳.
شابک	: ۱۰۰ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
وضعیت فهرستنویسی	: ۳-۴۸-۸۹۹۴-۹۶۴-۹۷۸-۷۰۰۰۰ ریال.
موضوع	: فیبا
رده‌بندی کنگره	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی دیوبی	: ۱۳۹۳ ۸۳۵۴/۹۵/۹ PIR
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۳۳/۶۲
	: ۳۷۰۳۳۶۸



عنوان	: زندگی پر رنج من
نویسنده	: عاطفه عزیزی آسیاب بر
طراح جلد	: م. شعبان
ناشر	: انتشارات گهر منظوم
تاریخ انتشار	: ۱۳۹۴
شمارگان	: ۲۰۰۰ نسخه
شابک	: ۳-۴۸-۸۹۹۴-۹۶۴-۹۷۸
نوبت چاپ	: اول
لیتوگرافی	: امین گراف
چاپ	: مهرباب
تلفن	: ۸۸۹۷۶۴۷۰-۸۸۹۷۹۰۷۸
قیمت	: ۷۰/۰۰۰ ریال
کلیه حقوق چاپ محفوظ است	

اشک‌های همانند بارانم نشانگر دل سوخته‌ام بود، دلی که همه‌تو بودی و با رفتنت تمام هستی‌اش بر باد رفت. در فراق تو چون شمع آب خواهم شد.

گاهی در زمان سفر می‌کنم و به گذشته می‌روم. می‌اندیشم اگر باری دیگر به آن زمان برگردم چه خواهم کرد؟

آیا اشک خواهم ریخت و آنچه تاکنون از فراق او نصیبم شده است را برایش بازگو خواهم کرد؟ یا به اشک‌هایم اجازه نخواهم داد که مزاحمم شوند تا بتوانم به اندازه تمام سال‌هایی که او را نخواهم داشت براندازش کنم؟ و همه دردم را فقط با یک جمله کوتاه بر زبان جاری می‌کنم «بی‌تو چه کنم؟»

خاطرات مرا وادار به نوشتن این کتاب کردند. خاطراتی که گاه شیرین‌اند و گاه تلخ و مرا وادار می‌کنند که بنویسم آنچه را که در دل دارم و در ذهنم مرور می‌شوند. این خاطرات‌اند که هر روز بر زندگی من جان دوباره می‌بخشند زیرا که زندگی یادم داد آنچه را که باید بدانم دانستم که هر شروعی بالاخره پایانی دارد و هر هجرانی هم وصالی.

آری باید مقدمه‌ای برای شرح زندگانی‌ام نوشته می‌شد و من آسان‌ترین مقدمه را برای سخت‌ترین لحظاتم برگزیدم. مقدمه‌ای کوتاه برای ابراز احساس و خاطراتم.

به نام خدای زمین و زمان
 توانای مطلق که هست جاودان
 به نام خدایی که در محضرش
 بود اهل عالم همه ناتوان
 به زیر لُوی خداوندی اش
 همه در حضورند و یکسر عیان
 چنان ناظر است بر خلاق خدا
 از او نیست جنبش ز موری نهان
 به اندیشه ناید که وصفش کنم
 چو وصفش نگنجد به شرح و بیان
 چه گویم از آن ذات بی مثل او
 که هست بسته ای دل در این ره گمان
 خرد را همین فهم و ادراک بس
 که هست با چنین شوکتی مهربان
 مقرر چنین کرده حق در ازل
 که آید بهار و پس از آن خزان
 ببخشد وجود و ستاند زما
 خداوند هستی دگر باره جان
 کند نیک و بد را به محشر حساب
 مشو شهریارا تو غافل از آن